

تَأَلَّقَ بَرْقُ الْوُدِّ مِنْ أَيْمَنِ الْوَادِي فَصَادَفَتْ كَثْرًا فِي صَبِيحِ فُوَادِي
سَقَّتَنِي حَمِيَّاهَا فَهَاجَتْ صَبَابَتِي وَفَاحَتْ بِرِيَّاهَا فَرَادَ وِدَادِي
توفی فی شعبان سنه خمس^۱ و سبعین و سبعمائة و دفن فی حظیرته خلف تربة مولانا
نجم الدین^۲ رحمة الله عليهم (ورق ۳۹ ب).

۱۷ - الامام ضیاء الدین ابوالحسن مسعود بن محمود الشیرازی

كان اماماً عالمًا زاهدًا قد سافر و كتب و صحب الأمام فخر الدین محمد بن
عمر بن الحسين الرازی^۳ و نقل عنه العلوم و قيل كان نساخاً لمؤلفاته ، ثم ترك
صحبه و لازم الشيخ نجم الدین ابا الجناب احمد بن عمر الصوفي الخيوقی
الخوانزمی^۴ و لبس عنه الخرقه و قرأ عليه مصنفاً و رجع الى شیراز و اقام و افاد ،

۱ - کذا فی م ، در ب ق جای کلمه «خمس» سفید است ، ۲ - ظاهراً بل قطعاً مراد صاحب
عنوان نمره ۱۵ که بلافاصله قبل مذکور شد باید باشد ، ۳ - یعنی امام فخر رازی معروف متوفی
در سنه ۶۰۶ که شهرت فوق العاده او ما را از هر گونه توضیحی در باره او مستغنی داشته است ،
۴ - یعنی شیخ نجم الدین کبری از اشهر مشاهیر مشایخ عرفا در اواخر قرن ششم و اوایل هفتم ،
وفات وی بقول مشهور در سنه ۶۱۸ بود ، است در موقع فتح خوارزم بدست اشکر مغول که وی
در آن واقعه بشهادت رسیده است ، اولادین کسی که باین فقره اشاره نموده تا آنجا که ما اطلاع
داریم رشید الدین فضل الله وزیر است در جامع التواریخ که در حدود ۷۱۰ تألیف شده و عین
عبارت او از قرار ذیل است : « چنگیزخان چون آوازه شیخ نجم الدین شنیده بود بوی کس
فرستاد که من خوارزم را قتل خواهم کرد آن بزرگ باید که از میان ایشان بیرون رود و بما پیوندد
شیخ رحمة الله علیه در جواب گفت که هفتاد سال با تلخ و شیرین روزگار در خوارزم با این ضایقه
بسر برده ام اکنون که هنگام نزول بلاست اگر بگریزم از مرگ دور باشد بعد از آن او را از میان
کشتگان بازنیافتند والسلام » - پس از آن در تاریخ گزیده و تاریخ یاقعی و نفعات و روضه الصفا
و حبيب السیر و سایر کتب تواریخ و تذکرها این فقره را متدرجاً با شاخ و برگهای بسیار تکرار
کرده اند و هر چه از اصل واقعه دورتر میشویم زواید و تفصیل افسانه مانند بسیاری می بینیم که بر این
حکایت سهل و ساده طبیعی جامع التواریخ علاوه شده است ، ولی عجب است که در تاریخ جهانگشای
جوینی که قریب نجاه سال قبل از جامع التواریخ تألیف شده و صاحب آن علاء الدین عطا ملت
جوینی از همه کس بیشتر از وقایع اوایل خروج مغول و نیز از اوضاع و احوال خوارزم با خبر
(بنیه در صحنه بعد)

و من جمله تلامذته الشیخ صدر الدین ابو المعالی المظفر^۱ و الفقیه صائغ الدین حسین بن محمد بن سلمان^۲ ذکر او فی مشیختها^۳، و صنف کتباً غزیرة منها کتاب ادالة^۴ الحق علی الباطل، و کتاب القناعة، و کتاب منائح السنی و فضائح المشبهی، و غیرها، و اشتغل بالخلوة و العزلة و عارض الشیخ شهاب الدین السهروردی^۵ فی کتابه الموسوم برشف النصائح الایمانیه فی کشف الفضائح الیونانیة^۶ و صنف فی جوابه کتاباً سماه کشف الاسرار الایمانیه و هتک الاستار

(بقیه از صفحه قبل)

بوده و یک جلد تمام از تاریخ او منحصر مخصوص تاریخ خوارزمشاهیان است است مطلقاً و اصلاً ذکر و اشاره باین فقره یعنی قتل شیخ نجم الدین کبری در رقعۀ خوارزم یافت نمیشود، و همچنین زکریا بن محمد قزوینی در آثار البلاد که آن نیز قریب چهل سال قبل از جامع التواریخ تألیف شده در ذیل «خبوق» ترجمۀ احوال مسمی از نجم الدین کبری نگاشته ولی مطلقاً و اصلاً از حکایت شهادت او در رقعۀ خوارزم ذکر در میان نیاورده سهل است تاریخ وفات او را هم در حدود ششصد و ده ضبط کرده یعنی هشت سال قبل از واقعه خوارزم، در خصوص مرقده شیخ نجم الدین کبری نیز مابین بعضی مورخین تناقض عجیبی مشاهده میشود؛ در تاریخ گزیده که در سنه ۷۳۰ تألیف شده پس از ذکر شهادت او گوید: «مزارش ناپیدا است»، و حال آنکه در سنه ۷۳۳ یعنی فقط سه سال بعد از تاریخ تألیف گزیده که ابن بطوطه در آن سال بخوارزم رحیل نموده مرقده او را بعبارت ذیل وصف میکند: «و بخارج خوارزم زاویه مبنیة علی تربة الشیخ نجم الدین الکبری و کان من کبار الصالحین و فیها الطعام للوارد و الصادر»، و مرحوم رضاقلیخان هدایت در سفر خوارزم خود در سنه ۱۲۶۷ نیز مرقده او را در گنج مشهور باور گنج زیارت کرده است. (رجوع شود بآثار البلاد ۳۵۵، جامع التواریخ در حکایت فتح خوارزم بدست مغول، تاریخ گزیده ۷۸۹، دول الاسلام ذهبی ۲، ۹۳، یاقعی ۴، ۴۰-۴۲، سنکی ۵: ۱۱، مجمل نصیح خوانی در حوادث سنه ۶۱۷ و ۶۱۸، نفعات ۴۸۰-۴۸۷، روضة الصفا ۵: ۳۳، حبیب السیر جزو ۱ ج ۳: ۳۱-۳۳، تاج العروس در ج ۱ ب، ریاض العارفین ۱۴۳، مجمع الفصحاء ۱: ۶۳۳، روضات الجنات ۸۱-۸۲ و ۴۵۵ [رجوع شود بسابق ص ۴۴ حاشیه ۱]، طرائق الحقایق ۲: ۴۸-۵۰ و ۱۴۹-۱۵۰) - ۱ - رجوع شود بنمرة ۱۳۵ از تراجم کتاب، ۲ - رجوع شود بنمرة ۱۲۲ از تراجم کتاب، ۳ - کذا فی النسخ الثلاث (خط مشیختها) - ۴ - م افزوده: و المولی الفاضل شرف الدین المرعی، ۴ - م: ادلة،

۵ - یعنی شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عبویه بکری سهروردی صاحب کتاب مشهور عوارف المعارف و متوفی در سنه ۶۳۲ که شهرت فوق العاده او ما را از هر گونه توضیحی راجع بدوی نیاز ساخته، ۶ - یک نسخه از ترجمۀ این کتاب بفارسی بقلم معین الدین یزدی صاحب تاریخ آل مظفر موسوم بمواهب الاهی که در سال ۷۷۴ ترجمۀ مزبور را بنام شاه یحیی ابن شاه مظفر بن امیر مبارز الدین با تمام رسانیده در کتابخانه مدرسه سیهسالار جدید در طهران موجود است (نمرة ۱۳۴۶)،

الحطامية، ثم ذيله برسالتين احديهما (ورق ۴۰) موسومة باشارات الواصلين ،
واخرى بالكنه^۱ ، ورزقه الله اولاداً كراماً نالوا مراتب عظاماً ، وله كلمات فائقة
واشارات رائقة ومباحثات عميقة ومحاورات دقيقة ، ومما انشده لنفسه^۲ :

وَلَا خِلَافَ بَأَنَّ النَّاسَ قَدْ خُلِقُوا فِيمَا يَرُومُونَ مَعْكُوسِي الْقَوَائِنِ
إِذْ آتَوْا الْعَمْرَ فِي الدُّنْيَا مُجَازِفَةً وَالْمَالُ يُنْفَقُ فِيهَا بِالمَوَازِينِ
توفى في ذى الحجة حجة خمس وخمسين وستمائة ودفن في زاويته المبنية عند
مقبرة الشيخ الكبير رحمة الله عليهم^۳ ،

۱۸ - الامام ناصر الدين ابو حامد محمود بن مسعود^۴

كان عالماً عابداً متورعاً بارعاً قد حدا حدو والده في الأعراس عن الخلق و

۱ - جنين است در هر سه نسخه يعنى بكاف و نون و هاء ، - در اينجا در نسخه م بعد از كلمة
«الكنه» جملة ذيل را كه بدون شك حاشيه بوده از يكي از قراء كه بعدها داخل متن شده علاوه
دارد : «و كتاب ادائه [ظ : ادائه] المذكور عارض به ادائه [ظ : ادائه] الشيخ شهاب الدين ايضاً و
شرح بعض المصاييح و كثيراً من الأحاديث و تلقن منه الذكر الشيخ شمس الدين محمد بن الصفى
بعد ما رأى في المنام ان ذكره لا يصعد الى السماء فمهره الشيخ ابراهيم الذى كان يعبر رؤيا اهل الله
في ذلك الزمان بان ذكره منقطع العننة الى رسول لله صلى الله عليه وسلم » ،

۲ - در حاشيه ق يعطى الحاقى اينجا عبارت ذيل مرقوم است : «اقول في نقل هذا السمر عن هذا
الامام المترجم له نظر لأن الامام ابا الفتوح الطائى اسند [اسنده؟] في اربعينه في آخر الحديث
الخامس عن شيخه الامام ابى بكر السمعانى عن الشيخ ابى البركات محمد بن عبدالله بن يحيى عن
الشيخ ابى عبدالله محمد بن على المورى العافظ عن بعض شيوخه ولا شك ان وفاة هؤلاء تقدمت
على هذا الشيخ والله اعلم» ، - براى ترجمه احوال ابو الفتوح طائى رجوع شود بسبكي ۱۰۱: ۴ ،
وبراى ابوبكر سمعانى كه يدر سمعانى معروف صاحب «انساب» است بانساب ورق ۳۰۸ ، وبراى
ابو البركات بطبقات القراء ۲ ، ۱۸۷ - ۱۸۸ ، و براى ابو عبدالله صوري بتاريخ بغداد ۱۴ ، ۱۰۳
وانساب سمعانى ۳۵۶ ب ،

۳ - شرح احوال صاحب ترجمه را در شيراز نامه يا در جاي ديگر نيافتم ، -

۴ - اين شخص چنانكه از نام پدرش و نیز از عبارت سطر بعد «قد حدا حدو والده في الأعراس
عن الخلق الخ» با ملاحظه عادت مؤلف بنذكر تراجم ابناء غالباً بلافاصله بعد از تراجم آباء واضح ميشود
پسر صاحب ترجمه بلافاصله قبل است ، و شرح حال او را در غير اين كتاب درجاي ديگر نيافتم ،

تلاتلوه فی انتهاج الطریق الی الحق متروياً ما ینخرج^۱ من بیت عبادته الباقیة^۲
 هناك الا الی المسجد یوم الجمعة والی المقام المعروف بسیدان الذی احیاه
 بالجبل المشهور به فی کلّ یوم ثلاثاء^۳، وقد زاره المولی الفاضل السعید رکن الدین
 الفالی^۴ مرّة فسأله عن کیمیة اربعیناته فقال لاعلم لی بها (ورق ۴۰ ب) الا انی ما
 خرجت من هذه الزاویة اربعین سنة^۵، وکان له صحبة مع الشیخ ظهیر الدین
 عبدالرحمن^۶ و مولانا جمال الدین^۷ صاحب البحر یتردّدان الیه کلّ اسبوع^۸، و
 کان له ورد سماع^۹ کلّ جمعة یحضره اکابر متصوّفة وقته وقد شرط ان لا ینزید

۱ - م متروياً اربعین سنة ماخرج ، ۲ - تأنیث «الباقیة» در صفت بیت العبادة که مذکور است
 بلاشک بتوهم ارادة «زاویة» است در پنج سطر قبل در آخر ترجمه حال بدرش ضیاء الدین مسعود،
 ۳ - رجوع شود بنمره ۲۹۲ از تراجم کتاب حاضر ،
 ۴ - رجوع شود بنمره ۲۳۹ از تراجم کتاب ، ۵ - کذا فی ق م ، ب ، نجم الدین ، - در حاشیة
 ق بخطی العاقی مقابل کلمات «جمال الدین صاحب البحر» نوشته : «مولانا جمال الدین الجبل
 جیلوی صاحب بحر الحاوی مختصر الحاوی الصغیر» ، و در سُبکی ۱۰۸ : ۶ ترجمه حال مختصری
 از مسطور است از قرار ذیل : «عبدالمجید بن عبد الرحمن بن الجبلو بکسر الجیم ثم آخر
 الحروف ساکنه ثم لام مضمومه ثم واو الشیخ جمال الدین صاحب البحر الصغیر رحمه الله» و از
 مجموع این دو توضیح منضمّابا متن حاضر معلوم میشود که این جمال الدین عبدالمجید از علماء شافعی
 اواخر قرن هفتم و اوایل هشتم و از اهل جبل جیلویه [یعنی کوه گیلویه] بوده که سُبکی پس از
 مثله کردن این کلمه به «جبلو» آنرا نام جدّ صاحب ترجمه فرض کرده است ، و چون جلد ششم
 سُبکی منحصر مخصوص تراجم کسانی است که بعد از ۷۰۰ وفات یافته اند پس معلوم میشود که وفات
 صاحب ترجمه نیز بعد از سنه مزبوره بوده است ، - نام این کتاب البحر یا بحر الصغیر را در کشف
 الظنون نیافتیم ولی چنانکه صریح حاشیة سابق الذّکر ق است این کتاب اختصاری است از کتاب
 «الحاوی الصغیر» تألیف نجم الدین عبدالغفار قزوینی متوفی در سنه ۶۶۵ که از کتب بسیار معروف
 متداول فقه شافعیه است، و وصف این حاوی به «صغیر» در مقابل «حاوی» مطلق یا «حاوی الکبیر»
 ابوالحسن علی بن محمد ماوردی معروف متوفی در سنه ۴۵۰ است که آن نیز از مهمات کتب فقه شافعی
 است ، و همچنین وصف این کتاب البحر مولانا جمال الدین به «صغیر» بدون شک در مقابل «کتاب البحر»
 مطلق تألیف ابو المعاسن عبدالواحد بن اسمعیل رویانی متوفی در سنه ۵۰۲ است که آن نیز
 یکی از مهم ترین و عظیم الحجم ترین کتب فقه شافعی است و بصریح سُبکی تحریری است از «حاوی
 الکبیر» ماوردی مذکور (رجوع شود بمعجم البلدان در «رویان» ، و سُبکی ج ۴ ص ۲۶۴-۲۶۶ ،
 و کشف الظنون در «بحر المذهب» و «الحاوی الکبیر» و «الحاوی الصغیر» ، ۶ - چنین است در
 هر سه نسخه بدون واو عاطفه بین ورد و سماع ،

عدددهم علی احد و عشرين نفرًا ، و قد لقيه المولى السعيد قوام الدين عبد الله^۱ مراراً و قرأ مواضع من الحاوی^۲ علی مولانا جمال الدين^۳ في مجلسه عند قبر ابيه الأمام ، و كان وجوه البلد يزورونه في صباح و مساء و يستمدون منه الهمة و الدعاء متبركين بانفاسه العزيزة متمسكين باذيال اوقاته الشريفة ، توفي سنة خمس^۴ و سبعمائة و دفن بجوار ابيه رحمة الله عليهم .

۱۹ - الشيخ ابو عبد الله المشهور بعلم دار

يقال أنه من امراء بنى امية اتى شيراز في عهد محمد بن يوسف^۵ لمصاحبة ارسله بها عبد الملك بن مروان فتوفي هناك و مدفنه عند باب اصطخر^۶.

۲۰ - الشيخ فخر الدين ابو بكر بن عبد الله الفارسي المعروف ببذل^۷

الزاهد البارع الجامع بين العلم و العمل (ورق ۴۱) كان مؤيداً للدين المتين^۸ مهتداً لأهل الباطل المهين^۹ له من الحقائق و المعارف حظاً و اوفى كشف الدقائق و اللطائف بيان شاف^{۱۰} ، قد صنف الكتب و جمع فمنا كتاب مصباح

۱ - رجوع شود بمره ۳۳ از تراجم كتاب حاضر ، ۲ - يعنى حاوی الصغیر مذکور درص گذشده

حاشیه ۵ ، ۳ - رجوع شود نیز بهمان حاشیه ، ۴ - ب : و خمس ،

۵ - يعنى محمد بن يوسف تقفى برادر حجاج بن يوسف معروف که بروایتی اوست که شهباز را در - لاء تجدید عمارت نمود ، ولی بروایتی دیگر بانی شيراز در اسلام و مجدد عمارت آن محمد بن قاسم بن محمد بن الحکم

ابن ابی عقيل پسر سر عم حجاج بن يوسف است ، یاقوت در معجم البلدان فقط همین قول اخیر را روایت نموده ، و صاحب شيراز نامه قول ازل را ، و حدائق مستوفی در نزهة القلوب هر دو قول را ،

۶ - م اینجا افزوده ، « فی قبة » ، - در حاشیه ق بخطی الحاقی در مقابل ، باب اصطخر ، نوشته ، « و به اشهر [ت] المحلة » ، - شرح احوال صاحب ترجمه را در شهباز نامه یا جای دیگر نیافتیم ،

۷ - این عنوان مطابق ب ق است ، م : الشيخ فخر الدين بن الشيخ شرف الدين عبد الله بدل (یا فتحه روی بانه) ، ۸ - کذا فی ب ق بشاء مشاة فوقانیه ، م : المبين (ببائه مؤتمه) ، ۹ - در حاشیه ق

اینجا بخطی الحاقی افزوده : « و كان له صحبة مع الشيخ نجيب الدين على مدة مديدة و ايس الخرفة عنه » رجوع شود (بمره ۲۳۸ از تراجم) ،

وی الالباب، و کتاب کنز الاخبار، و کتاب النجاة، و کتاب سر الخلافة، و له
سالات شریفة و فوائد طریفة^۱، توفی فی سنة اربع و سبعین و ستمائة و دفن فی
قعه المباركة رحمة الله علیهم، و مما انشده لبعضهم:

دُنُوْبِي وَ اِنْ جَلَّتْ فَعَفْوِكَ مَوْئِلِي وَ مَا زَالَ كَانِ الْعَفْوُ لِلدَّنْبِ مَا حِيَا
اَنْلِنِي مِنْ قَلْبِي رِضَاكَ وَ بُعْيِي لِقَاؤِكَ فِيهِ يَا مَنْ اَيَّ شِفَايَا
لَعَلَّكَ غَضَبَانُ وَ لَسْتُ بِعَالِمٍ سَلَامٌ عَلٰى الدَّارَيْنِ اِنْ كُنْتُ رَاغِبًا^۲

۲۱ - الشيخ بهاء الدين علي بن ابي بكر بن عبدالله بدل^۳

السالك في الله العارف بالله المأذون من الله، كان ينبوع الخير والكرامة
ومعدن الزهد والولاية ذاقدم ثابت في الطريقة ومرتبة عالية في الحقيقة قد ادرك
المشايخ (ورق ۴۱ ب) واستفاد منهم، وروى عنه انه قال اشتغلت في عنقوان شبابي
بالوعظ فذكرت الناس في الجامع المسعودي اثنى عشر يوماً من رمضان فحضر
الشيخ ظاهر الدين عبدالرحمن^۴ مجلسي فلما نزلت عن المنبر قال ان لي معك سرّاً
فأني بخلوة اكلتك به فمغنيت بعد ذلك اليه فقال يا بني ان فتح بابك
لا يحصل من الوعظ والتذكير وانما حوالتك الى الفقر والزنبيل فقلت سمعاً و
طاعة فأعطاني الزنبيل وامرني بأدارته في الأسواق و تحصيل فتوحات الفقراء

۱ - حنين است در ق (بطاء مهمله)، م ب : خريفة (بطاء معجمه)، ۲ - شرح حالی از صاحب

این ترجمه یعنی نمره ۲۰ در شراز نامه نیاقتم، ۳ - این شخص بقرینه نام پدرش

«ابوبکر» و لقب پدر یا جدش «بدل» و از اینکه در آخر این شرح حال گوید «ودفن خلف تربة

اییه» بعادت معهود مؤلف که عموماً این نوع تعبیر را در مورد کسی ذکر میکنند که ذکر پدرش

بلافاصله قبل گذشتن باشد شکی باقی نمی ماند که سر صاحب ترجمه بلافاصله قبل است،

۴ - رجوع شود بنمره ۲۴۹ از تراجم کتاب حاضر،

للارتفاق^۱ فمضى على ذلك ثمانى سنين وتفرعتنى جميع المریدین فوقت يومافى
حر النهار^۲ على بعض التجار فنظرالى نظر الكاشح الحاقدم نبذالى بدرهم واحد
فأخذت ما اعطاني فلما مضيت قليلاً نادانى فقال انى قد غلظت فى ذاك فاردده
الى فردده فأعطاني فلساً واحداً فأخذته بطيب قلبى وما وجدت فى نفسى تغييراً عن
ذاك ، فلما وصلت الى خدمة الشيخ قال لى انه قد تم امرك وارتاضت نفسك
(ورق ۴۳) فاجلس لدعوة الخلق الى الله ثم البسنى الخرقة ولقنى الذكر واعطاني
العراض ووصانى بارشاد المریدین ، فجعل الله جنبه مقصداً للطالبین و اشرفت
انواره على كثير من العارفين ، وله اصحاب يهتدون بهديه^۳ و يفتدون بطريقه ،
توفى فى ربيع الآخر سنة تسع و ثلاثين و سبعمائة و دفن فى بيمته العامرة خلف
تربة ابيه^۴ و كتب على مرقد هما وهو لوالده رحمة الله عليهما :

تَطَائِرَ رُوحِي عَنْ مَطِيَّةِ قَالِي اِلَى الْعَالَمِ الْعُلُوِّي شَوْقًا اِلَى رَبِّي
لَعَلَّ اِلَهَ الْعَالَمِينَ يَحْضِنِي بِنَفْثَةِ تَقْدِيسِ تَوِيدٍ لِلتَّوَرِبِ

۱ - م ، الانفاق ، ۲ - كذا فى م ، ب ق ، الثار ، - اين نیز معنى درست است و مقصود متكلم
بنابرین مبالغه در گرمای آنروز و تشبیه آن بگرمای آتش بوده ،
۳ - اين كلمه را درق بضبط قلم بفتح هاء و سکون دال حرکات گذارده و هندی باين ضبط بمعنی
روش و سيرت و طریقه است ، ولى ميتوان مقيد بضبط اين ناسخ نشده اين کلمه را بهديه بضم هاء
و فتح دال و الف مقصوره خواند که بمعنی هدايت و راهنمائی و دلالت است فالله تعالى و بهديته
اقتيد ،
۴ - شرح حالى ازین شخص در شیراز نامه نيافتم ، و اسى
مزار اين شخص و مزار پدرس صاحب ترجمه مذکور بلافاصله قبل (که چنانکه در متن ملاحظه
ميشود قبر هر دو بکلى در يك بقعه و متصل بيکديگر بوده است) بتصريح مرحوم فرصت در آثار
العجم هنوز در شیراز موجود است ، رجوع شود بص ۴۶۱ از کتاب مازبور که در سنه ۱۳۱۴
قمرى تأليف شده ، - مگر آنکه در اثر اين همه تبديل و تغييراتی که در اين بيست سال اخير در
مزارات و قبرستانهای قديم ايران بعمل آمده و بسيارى از آنها را محو و تسطیح و بازيه بين يکسان
کرده اند مزار اين دو نفر هم از بين رفته باشد ، بايد از اهالى مطلع محل تحقيق شود ،

۲۲ - الشيخ توران بن عبدالله التركي^۱

كان في بدء حاله رجلاً جندياً فنالته جذبة من جذبات ربه التي توازى
عمل الثقلين فتاب انى الله تعالى و اناب و تمسك باذيال المشايخ فهداه الله تعالى
الى معارفه و نال ما اراد فظهر عليه الحالات و اشتهر عنه الكرامات، وهو غير الشيخ
توران الكبير^۲ الذي صحب ابا النجيب السهروردي^۳ رحمة الله عليهم (ورق ۴۲ ب).

۲۳ - السيد مرتضى الراءظ

كان متكلماً جسوراً كثير المسافرات طويل المحاورات ينشئ الأسجاع
بلفظه و يقرع الأسماع بوعظه، و له في التفسير توجيهات غريبة و في التذكير
تشبيهات عجيبة ما شجعه على ترتيب امثالها الا قوة تركيب يجدها عند استعمالها

۱ - شرح حالي ازین شخص در جای دیگر نیافتم ، ۲ - شرح حال این شیخ توران کبیر را نیز در جایی نیافتم ، ولی نام او باز مجدداً در ورق ۱۵۲ ب از کتاب حاضر استطراداً در ضمن ترجمه احوال فقیه ارشد الدین ابوالحسن علی بن محمد نیریزی (نمره ۲۵۷ از تراجم) خواهد آمد ، -
۳ - یعنی ابوالنجیب ضیاء الدین عبد القاهر بن عبدالله بن محمد بن عتویة سهروردی از مشایخ مشایخ عرفای قرن ششم و متوفی در ۱۷ جمادی الآخرة سنة بانصد و شصت و سه در بغداد ، وی عم شیخ شهاب الدین ابو حقم عمر بن محمد بن عبدالله بن عتویة سهروردی معروف صاحب عوارف المعارف است، نسب این هردو از قرار مذکور بابو بکر خلیفة اول منتهی میشود و نسب نامه ایشانرا تا این اخیر یا قوت در معجم البلدان در «سهرورد» و این خلکان در شرح احوال این ابوالنجیب مانعنیه ذکر کرده اند ، و شهر و رذ بضم سین مهمله و سکون هاء و فتح راء مهمله و فتح و او و سکون راء مهمله و در آخر دال مهمله بلوکی است از محال زنجان و واقع است در جنوب غربی سلطنتیه نزدیک سجاس در دو فرسخی قیدار، و فعلاً نیز همان بلوک را محال سهرورد می نامند و مرکز این بلوک ده بزرگی است بنام «قراقوش» (= عقاب) و از املاک امیر افشار است (رجوع شود بانساب سمانی معاصر او ورق ۳۱۸ ب، و منتظم ابن الجوزی ۱۰ : ۲۲۵ ، و معجم البلدان در «سهرورد» ، و ابن الأثیر ویاقعی و نجوم الزاهرة هر سه در حوادث سنة ۵۶۳ ، و تاریخ گزیده ص ۷۸۷ ، و سنکی ۴ : ۲۵۶ ، و نفحات ص ۴۷۸ - ۴۷۸ ، و روضات الجنات ص ۳۲۹ در ضمن ترجمه برادر زاده اش شهاب الدین عمر سابق الذکر) ،

واستعلاء كلام يصل الى ذوقه في ازدحام العوام، ويقال كان به ميل الى الأهواء
 وزينغ عن طريق الاستواء* واما لحظة ذلك المعنى اذبه مولانا سراج الدين
 مكرم بن يحيى^۱ تأديباً بليغاً اتعظ به امثاله و انحط به احواله^۲، وله دواوين في
 النثر والنظم كثيرة الوشى والرّفم وفي كلامه كثيراً ما يوهم ذلك من تتبعه وجده
 هنالك، ومما عندي بخطه:

الآم أراعى البرق من نحو أرضكم و حَتَامَ بِالْأَسْحَارِ اسْتَجِيرُ الصَّبَا
 أَلَمْ يَأْنِ أَنْ يَبْدُو لِعَيْنِي حَيَامُكُمْ فَأَشْكُو إِلَيْكُمْ مَا لَقِيتُ مِنَ النَّوَى
 اتاه الموت^۳ في سنة...^۴ وسبع مائة ودفن في بقعته.

۲۴- الشيخ تاج الدين بهرام بن يعقوب المعروف بقز لجه^۵

احد شيوخ الطريقة وسألك سبل الحقيقة اخذ من علوم الظاهر ثم من علوم
 الباطن^۶ و دخل في الرياضة والمجاهدة بصدق العزيمة (ورق ۴۴) و خلوص
 النية فظهر عليه آثار القبول ولاح له انوار القدس، قد تشرفت^۷ بتمياه و انتشفت رياه
 وكان أحد الأَحْدِيثِينَ^۸ تأدب به خلق كثير واسترشد به جم غفير ونفع الله به اقواما

۱ - رجوع شود بنمرة ۲۹۴ از تراجم كتاب ۱ - ۲ - از ستاره تا اینجا فقط در موجود است ،
 ۳ - م : ذاق طعم الموت ، ۴ - جای آحاد وعشرات در هر سه نسخه سفید است ،
 ۵ - حنین است این عنوان در ق ب ، کلمه اخیر در ب ، فرایجه (بافاء وراء مهمله) ، ۶ - الشيخ (ح) الدين
 بهرام (فقط) ، - زلجه کلمه ترکی است بمعنی سرخ رنگ مرگب از « قزل » بمعنی سرخ و ادات تصغیر
 « چه » ، یعنی مایل بسرخ و زننده بسرخ و سرخ رنگ ، از جنس آنچه سفید رنگ ، و کو آنچه
 کبود رنگ ، و ساریچه و ساروحه = زرد رنگ که در اعلام ترکی بسیار دیده میشود ، ۶ - در حاشیه
 ق بخطی الحاقی در مقابل اینجا مرقوم است ، « و لیس الخرقه عن الشيخ بهاء الدين البدوي هو عن الشيخ
 ظهير الدين عبدالرحمن وهو عن والده الشيخ نجيب الدين علي بوكالة الشيخ شهاب الدين عمير السهري وردى » ،
 ۷ - ق ب : قد شرفت ، ۸ - أَحْدَالُ أَحْدِيثِينَ بصيغة جمع سالم أَحَدٌ یعنی عديم المثل و بی نظیر ،
 « و سئل سفيان الثوري عن سفيان بن عيينة قال ذاك أَحْدَالُ أَحْدِيثِينَ قال ابوالهيثم هذا ابداع المصحح
 لسان العرب () »

غير محصورين وجعل جنبه ملاذاً للطالبيين اتخذ خاتماً سكن في زوايا الصوفية
والأبدال يسبح له فيها بالغدو والآصال رجال، وله تصانيف جمّة منها كتاب
قواعد الحقائق^۱ و شرحه، و كتاب مفتاح الحقائق، و كتاب توضيح منهاج الاصول^۲
للقاضي ناصر الدين، و كتاب تلخيص القواعد^۳ وغيرها، وله رسالات لطيفة وكلمات
جامعة وبعض من تفسير كلام الله تعالى على لسان القوم، توفي في ذي القعدة سنة
احدى وثمانين وسبعمائة ودفن في الصفة الصبوية^۴ من رباطه الغاص بأولى الفضل
والخواص رحمة الله عليهم.

۲۵ - مولانا معين الدين بن ابي سعد

الطيب الحاذق الأريب^۶ المحدث^۷ كان عالماً مستظرفاً^۸ من كلّ الفنون

۱ - رجوع شود بكشف الظنون در باب قاف، ۲ - نام كامل متن ابن كتاب «منهاج الوصول الى علم الأصول» است تأليف قاضي ناصر الدين ابوالخير (يا ابو سعيد) عبد الله بن عمر بن محمد بن علي بيضاوى مشهور صاحب تفسير معروف و نظام التواريخ (رجوع شود بكشف الظنون در باب ميم)، و اى نام شرح مانحن فيه آن كتاب يعنى «توضيح منهاج الأصول» را عجالة درجائى نياقتم، - قاضى بيضاوى مذكور در سنه ۶۸۵ بقول مشهور (يا در يكى از سنوات ۶۸۲، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۶، ۷۱۹ كه همه اين اقوال بر حسب اختلاف مورخين روايت شده) در تبريز وفات يافت و همانجا در گورستان چرنداب مدفون شد (براي شرح احوال او رجوع شود بمأخذ ذيل، و صاف ۲۰۵ - ۲۰۶، تاريخ گزيده ۸۱۱، شيرازنامه ۱۳۶، يافعى ۴: ۲۲۰، سبكي ۵: ۵۹، حبيب السير جزء ۱ ج ۳: ۷۷، بنية النوع ۲۸۶، روضة اطهار حسرى ۱۲۴ - ۱۲۶، كشف الظنون در «انوار التنزيل»، فارسنامه ناصرى ۲: ۱۸۳، فهرست نسخ عربى و فهرست نسخ فارسى موزه برىطانيه از ريو س ۶۸، و ۸۲۳ - ۸۲۴ بترتيب، طرائق الحقائق ۲: ۲۹۶ - ۲۹۸، معجم المطبوعات العربيه ۶۱۶ - ۶۱۸) -

۳ - م اينجا افزوده: و توضيح الحاوى فى الفقه، ۴ - صبوى بفتح صاد مهمله وفتح ياء موخده و او مكسوره و در آخر ياء، نسبت در اصطلاح اهل شيراز بمعنى «جهت شمال» يا «شمال شرقى» است كه باد صبا از آن جهت ميوزد، و اين اصطلاح در فارسنامه ناصرى بسيار مكرّر استعمال شده، از جمله رجوع شود بچ ۲ ص ۲۱ سطر ۲-۳ كه صريح است در اين مطلب، و نيز ص ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، وغيره، و نيز و صاف ص ۳۵ س ۴، و فرهنگ آخر آن،
۵ - چنين است عنوان در ق ب، و اى ب كلمه «بن» را ندارد، م: مولانا معين الدين محمد الطيب،
۶ - كذا فى ق ب، م: الأديب (بدال)، ۷ - الحذائق التصرف بالظرف و حذلق اظهر الحذوق (لسان العرب)، ۸ - كذا فى ق ب بقاء مهمله، م: مستظرفاً (بظاء معجمه)،

له حقّ تعلیم علی کثیر من الناس وانا منهم قد استفدت منه فوائد کثیرة وکان متخذاً
 بأخلاق حسنة (ورق ۴۳ب) لا یقصر شأوه عن اهل زمانه کثیراً، قد لازم مولانا
 نورالدین محمد الخراسانی^۱ مدّة مدیده وقرأ علی مولانا السعید قوام الدین
 عبدالله^۲ کتاباً عدیده وله عبارات صحیحة وخطوط ملیحة کتب بها العلوم
 الاسلامیة والصحائف الدینیة، ومما نقل عن خطه:

وَمَا هِيَ إِلَّا لَيْلَةٌ ثُمَّ لَيْلَةٌ وَيَوْمٌ إِلَى يَوْمٍ وَشَهْرٌ إِلَى شَهْرٍ
 مَطَايَا يُقْرَبْنَ الْجَدِيدَ إِلَى الْبَلَى وَيُدْنِينَ أَشْلَاءَ الصَّحِيحِ إِلَى الْقَبْرِ
 وَيَتْرُكْنَ أَزْوَاجَ الْغُيُورِ لِغَيْرِهِ وَيَقْسِمَنَّ مَا يَحْوِي الشَّيْخِ مِنْ الْوَفْرِ^۳
 توفى فی سنة...^۴ وسبعمائة ودفن فی جوار شیخه رحمة الله علیهم.

۲۶ - الشیخ سراج الدین یعقوب بن محمد الفیروز آبادی

کان عالماً عارفاً صوفیاً ربّانیاً قد حجّ بیت الله الحرام و صحب الکبراء
 الأعلام دخل شیراز و تأدب بمولانا نورالدین محمد الخراسانی^۵ و تأسی بطریقه
 فذکر الناس و ارشد الطالبین و وقع له وقع فی قلوب الصالحین و تمکن حاله فی
 بواطن الأصفیاء الصادقین و کان فی قوّة البیان و فصاحة اللسان (ورق ۴۴) بحيث
 يتحیر فیہ الألباب و تلین له الصعاب و داوم علی ذکر لاله الا الله حتی وصل ذلك الی
 قلبه و کوشف بأنوار ربّانیة و اسرار روحانیة، روى عنه أنه قال مرصت فی بدء^۶

۱ - رجوع شود بنمرة ۲۷ از تراجم کتاب ، - کلمة «مختد» فقط در م موجود است ،
 ۲ - رجوع شود بنمرة ۳۳ از تراجم ، ۳ - وقر بالفتح توانگری و بسیار و فراخ از مال (متمهی
 الأرب) ، ۴ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است و در جای دیگر بز شرح احوال
 اورانیانم ، ۵ - رجوع شود بنمره بلافاصله بعد ، - ۶ - تصحیح قباسی ، هر سه نسخه ، ندو ،

امرى مرضاً اشفيت فيه على الموت واشرفت على الفوت فبقيت مدة اربعة اشهر لا استطيع قياماً ولا اسينغ طعاماً ولا اجد قراراً ولا مناماً فصرن مُكاشفاً بصور قلوب عوادي ومن زارني لأرفاني وارفادي فكان كل من دخل الباب من اولئك الأولياء والأصحاب رأيت صورة قلبه على ما غلب عليه من صفاته فمنهم من رأيت قلبه* على صورة آدمي ومنهم من رأيت قلبه على صورة شيطان ومنهم من رأيت قلبه على صورة بهيمة ومنهم من رأيت قلبه على صورة ذئب او كلب او ختير او غير ذلك ، فجاءني يوماً رجل قهير كأن قلبه قبة^١ نور يتلألأ اشعته الى السموات العلى فلما رأيت ذلك قلبت جنبي على الفراش والقيت نفسي في رجليه وقلت بحق الذي افاض عليك هذه الأنوار ادع الله ان ينجينى مما انا فيه من البؤس والاضطرار فدعا بدعوات (ورق ٤٤ ب) وشفيت في الحال باذن الله تعالى وما رأيت بعد ذلك وبقي معي لمعان ذلك النور، توفي في سنة اثنتين واربعين وسبعمائة ودفن في رباطه رحمة الله عليه .

٢٧ - مولانا نور الدين محمد بن الحاج شرف الدين

عثمان الخراساني^٢

العالم العامل المتقى الكامل الوحيد المشار اليه الفريد المدار عليه كان يسافر^٤ الآفاق في طلب الحلال الى ان رزقه الله ذلك بشير از فسكن هنالك وتزوج ودرس وحدث و صنف في الدين كتباً نافعة منها كتاب لطائف التفسير ، ومنها

١ - از ستاره تا اينجا از ب ساقط است ، ٢ - كذا في ب م ، ق ، فيه ، ٣ - حينئذ است عنوان

ترق ، ب « الحاج شرف الدين » را ندارد ، م « بن الحاج شرف الدين عثمان » را ندارد ،

٤ - رجوع شود بص ٥٠ حاشية ٧ ،

کتاب الزبده فی احادیث سید المرسلین جمعها علی ترتیب حروف التهجی ، و
کان یحذر الشبهات جدّاً و یجتنب الشهرة و الصیة و قبول اموال الحکام و
دخولهم علیه للزیارة فی ایام^۱ و ینخرج الی صلوٰة الجمعة مفرداً لا یأذن لأحد ان
یتقدمه او یعقبه و کان جلّ اوائته مصروفة بترتیب زاد المعاد الی ان توفاه الله تعالی
فی ربیع الأول سنة اثنتین و اربعین و سبعمائة رحمة الله علیهم^۲ .

۲۸ - الشیخ ابو بکر هبة الله بن الحسن العلاف^۳ ،

بحر المعارف و اسس الحقائق کان یشار الیه فی العلم و حسن الطریقة و قیل ان
الشیخ الکیبر و صی اصحابه اذا مات ان یصلی علیه الشیخ ابو بکر فلما مات الشیخ
صلی علیه الشیخ ابو بکر^۴ و کان تقیب العلویة فی ذاک الزمان ابا اسحق فلم
یقتد به و صلی علیه نوبة اخرى ، توفی فی سنة . . . و ثمانین و اربعمائة و قبره بباب

۱ - کلمة « فی ایام » را در م ندارد ، ۲ - شرح احوال ابن نور الدین محمد خراسانی در شیراز نامه ،
ص ۱۴۵ نیز مذکور است و صاحب شیراز نامه بتصریح خود او از تلامذه صاحب ترجمه بوده ،
و تاریخ وفات او نیز در شیراز نامه بعینه مطابق با کتاب حاضر است ، ۳ - چنین است عنوان در
ب ق ، م ، الشیخ ابو بکر العلاف (فقط) ، ۴ - وفات شیخ کبیر یعنی ابو عبدالله محمد بن خفیف
چنانکه گذشت (ص ۴۶) تقریباً بانفاق مورخین در سنه سیصد و هفتاد و یک بوده ، و وفات صاحب
ترجمه یعنی ابو بکر هبة الله بن الحسن علاف بطبق نسخ کتاب حاضر در سنه چهارصد و هشتاد و اند
و بقول شیراز نامه درست در سنه چهارصد و هشتاد بوده ، پس چگونه ممکن است که صاحب ترجمه
عصر شیخ کبیر را که باقل تقدیرات ۱۰۹ سال قبل از او وفات یافته بانما رشیدا چنانکه مقتضای
این حکایت است (یعنی اینکه شیخ کبیر وصیت کرده بوده که وی برای نماز گزارد و وی برای نماز
گزارده) درک کرده باشد ؟ - در شیراز نامه که آن نیز شرح احوال صاحب ترجمه را نکاشته
(ص ۱۱۲) بوجه من الوجوه ازین مقوله یعنی از وصیت منبهور شیخ کبیر ذکر نمیست ،

۵ - جای رقم آحاد در هر سه نسخه سفید است ،

اصطخر رحمة الله عليهم^۱.

۲۹ - الشيخ^۲ حسن کیا

يقال أنه من كبار سادات قزوین دخل الى شیراز للتفرغ الى العبادة
فنزله بتلك البقعة وسلك طريقة مرصیة شاع ذکرها فی المبادو البلاد حتى توفاه الله
تعالی فدفن بجوار الشيخ^۳ رحمة الله عليهم^۴.

۳۰ - الشيخ بهاء الدین ابو بکر بن جمال الدین محمد باکالنجار^۵

الزاهد العابد العارف المحقق كان فی بدء امره امیناً علی الحصن الأبيض

۱ - چنانکه سابق نیز اشاره کردیم در شیراز نامه نیز ترجمه احوال صاحب ترجمه مذکور است و از جمله گوید که حاجی قوام الدین (یعنی حاجی قوام ممدوح حافظ که در حق او گفته ، دریای اخضر فلک و کشتی هلال * هستند فرق نعمت حاجی قوام ما) بر سر قبر وی قبّه عالی بر آورده و طاق و روامی بر کشیده و طبقات مشایخ و ائمه و سادات و علما و هنرمندان را هر یکی علی قدر مراتبهم در آن بقعه مدخلی پدید فرموده و رسمی و جهتی تعیین نموده است ، ۲ - م . السید (بجای «الشیخ»)، وای در ب ق و شیراز نامه ص ۱۱۲ و ترجمه کتاب حاضر بتوسط سر مؤلف عیسی بن جنید و نزهة القلوب حمد الله مستوفی ص ۱۱۶ در هم این مأخذ از صاحب ترجمه به «شیخ حسن کیا» تعبیر کرده اند نه سید حسن کیا ، - (در نزهة القلوب چاپ اوقاف کتب کلمه « کیا » در نتیجه سهو طابع یا ناسخ « گیاه » با کاف فارسی و هاء در آخر چاپ شده و آن تصحیف مضحکی است) ،

۳ - مراد از « شیخ » گویا شیخ ابوبکر هیه الله بن حسن علاف مذکور بلافاصله قبل است بقرینه اینکه در ترجمه کتاب حاضر بتوسط سر مؤلف ص ۴۶ عبارت متن را چنین ترجمه کرده ، « ... تا روزیکه احش در آمد و او را بر حث حق و اصل گردانید و او را دفن کردند در همسایگی شیخ ابوبکر ، ۴ - بجای جمله از ستاره تا اینجا چنین دارد ، « و جاور منار الشیخ الکبیر بالصّدق و الإرادة فاستقام علی طریق الأّخلاق و اعتقده زمرة الموحّدين من العوامّ و الخواصّ ، جاءت وفاته فی حدود سنة ستائة » ، و این تاریخ وفات برای شیخ حسن کیا نه در هیچیک از دو نسخه دیگر شد الا زار یعنی ق ب که هم قدیمی تر و هم بسیار صحیح تر و مضبوط تر از م میباشد دارد و نه در ترجمه کتاب حاضر بقا . سر مؤلف و لهذا باید بقید احتیاط تلقی شود ، ولی در فارسنامه ناصری ۲ ، ۱۵۶ و آثار العجم ۴۵۷ (لابد بنقل از همین نسخه یا یکی از نسخ منقول عنها یا منقوله از آن) مذکور است ، ۵ - چنین است عنوان در ب ق ، م : الشیخ بهاء الدین ابوبکر باکالنجار ، - کلمه « باکالنجار » در هر سه نسخه عیناً بهمین املاست که ما چاپ کرده ایم یعنی بانون بعد از لام و (بقیه در صفحه بعد)

یتعبد فيه ويعرف حق الله تعالى و يراعى وظائف الطاعات والأوراد فأرسل مرة
حاكم البلد الى ذاك الحصن رجلاً مقيداً وامره ان يجلسه فيه فجلسه بأمره و
مضى على ذلك شهر ثم ان ذلك الرجل المحبوس كان قد سمع من شيخ له ان
من قرأ سبعين الف مرة سورة قل هو الله احد بأخلاص نية فرج الله عنه و جعل له
مخرجاً من حيث لا يحتسب فكان الرجل يقرأ ذلك حتى اتم ذلك العدد
(ورق ۴۵) فبلغ ذلك الخبر الى الشيخ فرحمه و قال اطلقوه فخلوا سبيله فأنتهى
الخبر الى الحاكم فأرسل اليه وعاتبه على ذلك فقال ان رجلاً قرأ سبعين الف مرة
سوره الأ خلاص طمعاً فى الخلاص ان لم يفرج عنه خشيت ان يقع وهن فى
اعتقاده لكتاب الله تعالى ولأن اكون انا معاقباً بسببه احسب انى من ان يتزلزل
رجل فى دينه او يرتد مسلم ، فتغير الحاكم وقال عقوبتك عزلك عن ولاية الحصن

(بقية از منحة قبل)

قبل از جیم ، و همچنین در مورد اسامی یکی دو تن از ملوک آل بویه که بعینه موسوم یا مکنی
بهین اسم بوده اند این کلمه در غالب کتب تواریخ فارسی مانند و صاف و گزیده و روضه الصفا و
حبيب السیر و تاریخ کرمان محدثین ابراهیم و مجالس المؤمنین و فارسنامه ناصری و فرهنگ جهانگیری
و فرهنگ انجمن آرای ناصری این کلمه بهین املا یعنی «باکالنجار» بانون بعد از لام مسطور است ،
ولى در عموم کتب تواریخ عربی مانند تنمة البتیمه نعلبى و ذیل تجارب الامم از ابو شعاع وزیر
و منتظم ابن الجوزى و معجم الأدباء یاقوت و معجم البلدان هو و ابن الأثیر و ابوالفدا و غیری و نجوم
الزاهره و نیز در بعضی مآخذ فارسی مانند فارسنامه ابن البلخی و تجارب السلف و اب التواریخ
این کلمه مطرداً وبدون استثناء «ابو کالنجار» یا «باکالنجار» بایاه مشتاقه تعنائیه بعد از لام بجای نون
مکتوب است ، و گویا همین املاى اخیر کسب عربی اقرب بصواب باشد و ظاهراً «کالنجار» افتمی
است دیلمی یا گیلک در «کارزار» یعنی جنک و جدال (رجوع شود بپرهان قاطع در «کالنجار»)
و بنا برین ابو کالنجار یا باکالنجار از جنس ابو حرب و ابوالهیجا از کنیه های معمول
آن عصر بوده است ، رینولد نیکولسون در مقدمه انگلیسی فارسنامه ابن البلخی ص ۱۳-۱۴ گوید
که در یک نسخه خطی قدیمی از «زیج سنجرى» تألیف ابومنصور خازنى از نسخ موزه بریطانیه که تاریخ
کتابت آن سنه ۶۲۰ هجرى است در جدول ملوک آل بویه کنیه دو پادشاه از آن سلسله را یعنی
مصعب الدوله و مرزبان بن سلطان الدوله را که معمولاً در کتب تواریخ ابو کالنجار (یا ابوالکالنجار)
نوشته اند در آن نسخه صریحاً و اضحاً «ابو کالزار» نوشته بایاه بعد از لام و زاء معجمه بجای جیم-

فسلم المقالید و أنزل ، فقال نعم و نعمة عين فصرفه عنه و اشتغل بعبادة ربه و جلس في الخلوة بأذن الشيخ نجيب الدين علي^۱ و تأدب بأرشاده وله واقعات غريبة و مكاشفات عجيبة و اتخذ رباطاً بمحلة باب اصطخر و سكن في خدمته جماعة من الصلحاء حتى لحق بالله تعالى في سنة اثنى عشرة^۲ و سبعمائة رحمة الله عليهم .

۳۱ - الشيخ جمال الدين محمد بن ابى بكر بن بكالنجار^۳

كان شيخاً و جيهماً بهي المنظر زكي المخبر ذا مجاهدات و خلوات و اوراد كثيرة من العبادات و الطاعات وله كلمات روحانية و اشارات رحمانية يبوح بها في اثناء حالاته (ورق ۴۵ ب) قد ضمنها بعض رسالاته و قد سعدت مرات بنيل بركات صحبته و الاستفادة من انوار حكمته ، و مما قرأت عن خطه الأنيق :

أَمَا وَالرَّاقِصَاتِ بِدَاتِ عِرْقٍ وَمَنْ قَدْ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ
لَقَدْ دَبَّ الْهَوَى لَكَ فِي فُؤَادِي دَيْبَ دَمِ الْحَيَاةِ إِلَى الْعُرُوقِ^۴

توفي سنة . . . و خمسين و سبعمائة و دفن عند والده رحمة الله عليهم .

۱ - یعنی شیخ نجیب الدین علی بن بزغش ، رجوع شود بنمرة ۲۳۸ از تراجم کتاب حاضر ،
۲ - تصحیح قیاسی ، - هر سه نسخه ، اثنی عشر ، ۳ - بقرینه اسم بدر وجد و نیز از اینکه مؤلف در آخر ترجمه گوید : « و دفن عند والده » با ملاحظه اینکه معمولاً وی این نوع تعبیر را در مورد ذکر ابناء بلافاصله بعد از تراجم آباء می نماید شکی باقی نمی ماند که صاحب این ترجمه شیخ جمال الدین محمد سر صاحب ترجمه مذکور بلافاصله قبل است ، ۴ - از مقایسه این دو بیت با نوبت ذیل مذکور در حماسه (شرح خطیب تبریزی ج ۳ ص ۱۷۵) : أَمَا وَالرَّاقِصَاتِ بِدَاتِ عِرْقٍ وَ مَنْ صَلَّى بَعْتَانَ الْأَرَآكِ * لَقَدْ كَسَّرْتُ حُنُكِي فِي فُؤَادِي * وَ مَا كَسَّرْتُ حُبًّا مِنْ سِوَاكَ * تقریباً قطع حاصل میشود که یکی از آندو مأخوذ از دیگری است و اسی معلوم نیست کدام از کدام زیرا قائل نو بیت متن را نمیدانیم کیست و درجه عصری بوده ، ۵ - جای عدد احاد در هر دو نسخه ق ب سفید است و در م اصل این ترجمه را با ترجمه بعد هیچ ندارد ، - در صفحات ص ۲۹۶ - ۲۹۷ شرح احوال صاحب ترجمه مذکور است و ای آنجا نیز تاریخ وفات او را « نيف و خمسين و سبعمائة » نگاشته بدون تعیین آحاد ،

۳۲ - الشيخ مؤيد بن محمد بن احمد المعروف بنامدار

من العرفاء الربانيين قد سافر^۱ الحجاز واتي المشايخ الكبار وقيل انه حج بيت الله اربعين مرة وكانت له همّة عظيمة و نفس مؤثر توفي في سنة سبعين و خمسمائة ودفن في رباطه بباب نامدار وهو اسم من بنى ذلك البناء وقيل كان وزيراً من الوزراء في زمانه قد نسبت المحلّة اليه رحمة الله عليهم .

۳۳ - مولانا قوام الدين ابو البقاء عبد الله بن محمود بن

حسن الشيرازي

الأستاذ الأمام العلامة والقدوة الجليل الفهامة امام الأئمة في زمانه واستاذ جها بذة الفضلاء في اوانه هو الذي لن تسمح بمثله الأ دوار ما دار الفاك الدّوار (ورق ۴۶) بحر طام لا يدرك قعره وطود سام لا يكتنه قدره كان شديد الصلابة عظيم الهيبة راسخاً في السّنة غلاباً عند المجاداة قائماً بالحق ناطقاً بالصدق يعامل بالحق المحض ويصيب في كل مقام دحض يرتعب على التّعلم والتّعليم ويحرض على الإرشاد والتّفهيم ويعظم ذويه احقّ تعظيم لا يصدر في مجلسه الا العالم ولا يخاف في الله لومة لائم معزّراً لأهل العدل والأصاف مذلاً لذوى الجهل والامتنكاف لا يخشى في دينه الا الرّب ويذّب عن حريم الدّين المتين^۲ بأبامع ذبّ تأدب اولاً

۱ - كما في ب ، درق ابتدا «حمد» نوشته بوده بجای «احمد» ولی بعدها الغی بعایت نحو بر آن افزوده شده ، در م کفتمیم که اصل این ترجمه حال را ندارد ،

۲ - رجوع شود بس ۵۰ حاشیه ۷ ،

۳ - چنین است در هر سه نسخه با تاء مهمله فوقانته ، نه «المبین» با باء مؤنثه چنانکه ممکن است توهم رود (رجوع شود بس ۷۲ س ۱۱) ،

بأبيه العالم العابد مولانا نجم الدين محمود الملقب بـ «فقيه»^۱ وكان فقيهاً صوفياً بارعاً
 وحصل المقدمات عليه و تأسى بطريقة الشيخ ظهير الدين عبدالرحمن^۲ واخذ
 القراءات السبع عن الشيخ محب الدين جعفر الموصلي^۳ و تزوج بابنته الكريمة
 و تفقه على مولانا قطب الدين محمد الفصالي^۴ صاحب التّقریب و شرح اللّباب
 والأعراب^۵ فقرأ عليه وسمع لديه كل كتاب في كل باب (ورق ۴۶ ب) واحكم جميع
 الفنون منقولاً و معقولاً و فروعاً و اصولاً و جمع بين اشتات العلوم و اقسامها و بلغ
 اقصى ذروة الكمالات و سنامها ففاق جميع علماء الأمصار حتى انضوا اليه
 الرّواحل من الأقطار و حج بيت الله الحرام و سافر الى تبريز حين اجتمع بها
 العلماء العظام و طارحهم مسائل و انزهم اقوى الزام ثم رجع الى مسقط راسه و محل
 استيناسه و كان يعقد مجالس الدرس و الافادة حين يبقى ثلث الليل و زيادة و كان
 هذا دأبه الى ان يطلع الفجر ثم يشتغل بعد الصلوة بدرس القرآن و الذكر و يقرؤن عليه
 القراءات السبع [و] يصفى الى ادائهم السمع ثم يعود الى درس العلوم الشرعيّة

۱ - جنين است در هر سه نسخه يعنى «فقيه» بدون الف و لام ، - شرح احوال اين نجم الدين محمود
 ملقب بـ «فقيه» بدر قوام الدين عبدالله صاحب ترجمه در كتاب حاضر مذکور است ، و آنکس که در تحت نمرة
 ۱۰۵ از تراجم كتاب بعنوان «فقيه نجم الدين محمود» مذکور است بکلى کسى ديگر است چه او در
 قبرستان ام کاسوم که موضوع نوبت رابعه كتاب حاضر است دفن شده و حال آنکه بدر صاحب ترجمه
 بتصريح مؤلف در آخر همين ترجمه سرش قوام الدين عبدالله که گويد : « و دفن في بقعته المباركة
 عند تربة والده » در قبرستان شيخ كبير که موضوع نوبت اول كتاب حاضر است مدفون است ، -
 ۲ - رجوع شود بنمرة ۲۲۹ از تراجم كتاب حاضر ، ۳ - رجوع شود بنمرة ۲۶۲ از تراجم
 و نیز بطبقات القراء شمس الدين محمد جزرى ح ۱ ص ۱۹۸ - دختر اين محب الدين جعفر موصلى
 بتصريح مؤلف در متن و جزرى در كتاب منزهة ۱ : ۴۵۷ زوجه قوام الدين عبدالله صاحب ترجمه
 بوده است ، - ۴ - رجوع شود بنمرة ۲۹۹ از تراجم ، ۵ - جنين است در ب ق بعين مهملة ،
 م اين کلمه را ندارد ، - اسم اصلى اين كتاب حنا که در نمرة ۲۹۹ خواهد آمد « الأعراب فى
 الأعراب » است (اولى بنين ، معجبه و دوّم بعين مهملة) ، ولى در اين موضع مانحن فيه ممکن است
 که اخضراراً فقط بجزء نانى نام كتاب تعبير شده باشد به مناسبت اينکه موضوع كتاب علم اعراب يعنى علم
 نحو بوده ، و ممکن است نیز که بصحيف نسخ باشد بجای « الأعراب » بمعجبه ، -

والتواعد الأدبیه و هكذا سائر الأوقات لا یخلو عن الدرس و العبادات * و یدکر
 فی الجامع العتیق^۱ بعد صلوة الجمعة و غیرها و انتهت الیه ریاسة اولی العلم کلهم
 طوعاً و کرهاً و تخرّج علیه جماعات من کبار العاماء الأعلام و فحول فضلاء الأسلام
 (ورق ۴۷) منهم المولی السید سراج الدین عمر بن عبدالرحمن^۲ قرأ علیه الکشاف
 فی اربعة اشهر و صنّف کتاب الکشف من برکاته و فوائده الّتی لفقها من فیه و
 فرائده الّتی قلها من حواشیه ، و شرع مولانا رحمه الله فی تصنیف کتاب سماه
 البسط^۳ و کتب منه مجلّدين فی سنتین ثمّ ابّتی بعینیه و وقعت الفترة فی البین ، و
 کان فی آخر عمره یجاس فی محفّة یرفعها العلماء علی مناکبهم فیأتون بها الی

۱ - م بجای جمله از ستاره تا اینجا دارد ، « یوم فی المسجد الجامع و یخطب به الناس » ،
 ۲ - یعنی سراج الدین ابو حفص عمر بن عبدالرحمن فارسی قزوینی متوفی در سال هفتصد و چهل و
 پنچ که مؤلف حاشیه ایست بر کشف زنجیری باسم « کشف الکشاف » که اختصاراً « کشف »
 تنها نیز گفته میشود ، و چون مؤلف مزبور بتصریح متن از خواص لامذه قوام الدین عبدالله صاحب
 ترجمه بوده و کشف کشف را از فواید آن استاد فاضل و از برکات انفاس او جمع نموده بوده ، و
 از طرف دیگر خواجه حافظ نیز چنانکه از سیاق کلام جامع دیوان او که خود از معاصرین خواجه
 بوده تقریباً بالصراحة مستفاد میشود از تلامذه همین قوام الدین عبدالله بوده و به « درس گاه » او
 حاضر میشده کرحه این استراک در تلمذ ظاهر ا در یک زمان نبود ، و عصر صاحب کشف کشف او
 درجه مقدم بر عصر خواجه بوده است ، باری ظاهراً باین مناسبات بوده (بعلاوه مناسبت قافیہ) که
 مابین این همه کتب مداوله در عصر خواجه فقط این کتاب نظر او را بنحو خصوصی جاب نموده و
 نام آنرا درین بیت معروف خود : بخواه دفتر اشعار و را - صحرا گره چه وقت مدرسه و بحث و
 کشف کشف است برده است - نسخه از جامد اوّل کشف کشف از سوره فاحشه تا سوره مریم
 در شیراز در کتابخانه آقای شیخ محمدعلی امام جمعه شیراز موجود است و در یکی دو سال قبل که آنرا
 برای معاینه یکی از آشنایان خود بطهران فرستاده بودند ما آنرا مجلاً مضامه کردیم ، عبارت
 ابتدای آن چنین است : « الحمد لله الذی انار الأعیان بنور اوجود و جعلها مرانی صفاته فاختر
 نوع الانسان اجمعه سر سرائر الاکوان فکمل به مجالی ذاته الح . . و این نسخه در سنوات ۱۰۵۹ -
 ۱۰۶۰ کتابت شده است ، و نسخه دیگر از آن نیز در دو جلد مختلف در کتابخانه مشهد موجود
 است (رجوع شود بجلد اوّل از فهرست کتابخانه مزبور نمرة ۱۵۹ و ۱۷۷ از عبارات تفسیر) و
 نیز بکشف الظنون در تحت عنوان « کشف » ، و اعلام زر کلی ص ۷۱۶ ، و فهرست کتابخانه مصر
 چاپ ۱۳۱۰ ج ۱ ص ۱۹۲-۱۹۳ که یک نسخه تمام و یک نسخه از جلد های آن نیز در آن کتابخانه
 موجود است) - ۳ - چنین است در ب ق ، م ، البسيط ،

صلوة الجمعة، لازمت خدمته ثمانی سنین وعمتی بر کاته کما عمت سائر المسلمین،
وسویت يوماً مداسه فقال:

جَزَى اللَّهُ مَنْ سَوَى مَدَائِسِي خَيْرًا أَبَاحَ لِعَبْدِي فِي الْقِيَامَةِ مِنْ أَجْرِ

وارجو برکة دعائه وهمته في الدنيا والآخرة، وکان مما یتمثل به کثیراً:

عَلَيْكُمْ بِالْمَجَابِرِ فَأَلْزَمُوهَا وَإِيَّاكُمْ وَاصْحَابَ الدَّوَاةِ

فَمَا لِوَلَايَةِ الْعُلَمَاءِ عَزْلٌ وَعَزْلُ وِلَايَةِ الْعُمَّالِ آتٍ

توفي في محرم سنة اثنتين وسبعين وسبعمائة و دفن في بقعته المباركة عند تربة
والده رحمة الله عليهم رحمة واسعة^۲.

۱ - محابر جمع مخبرة است و مخبرة بمعنى دوات است بمعنی امروزی مصطلح در ایران یعنی ظرف کوچکی از آبگینه یا چینی یا فلز که در آن «سَرگَب» یعنی مداد مایع ریزند و از آن نویسند، ولی خود این کلمه یعنی «دوات» در اصطلاح نویسندگان عرب (یا «دویت» در اصطلاح نویسندگان ایرانی قرون وسطی) بمعنی آنچه چیزی بوده است که ما امروز «قلمدان» میگوئیم یعنی جعبه باریک مستطیلی از مقوای مدهون منقش سرگب از دو قطعه که یکی در دیگری داخل میشود و در جوف جعبه داخلی دواتی است از فلز یا جمیع ادوات دیگر نویسندگی از قلم و قلمتراش و قطزن و قاشق آب ریزی و غیره، و نا این اواخر قلمدان از ادوات کار و لوازم غیر منفکة مستوفیان و منشیان و نویسندگان ادارات دولتی بود که آنرا همیشه همراه خود داشته و هر جا میرفته اند با خود می برده اند ولی اکنون تقریباً بکلی منسوخ شده است (شواهد استعمال دوات و دویت باین معنی یعنی قلمدان در نظم و نثر فارسی و عربی بسیار است و اینجا بواسطه عدم گنجایش مقام موقع درج آنها نیست) - و در بیت متن مراد از «اصحاب الدواة» عمال دیوان است بنحو عموم چه آنها بوده اند مخصوصاً که قلمدان چنانکه گفتیم از لوازم کار آنها بوده است، و مراد از اصحاب «محابر» علما و طلاب و اصحاب حدیث است چه ایشان بوده اند که همیشه محبره همراه خود در مجالس درس می برده اند تا دروس و امالی اساتید خود را فی المجلس بنویسند.

۲ - علاوه بر کتاب حاضر شرح احوال قوام الدین عبدالله صاحب ترجمه در طبقات القراء جزری ج ۱ ص ۴۵۷ و حبیب السبر جزء ۲ از جلد ۳ ص ۳۰۷ نیز مذکور است، و نیز رجوع شود بتاريخ آل مظفر از محمود گیتی ص ۷۰۳ که از او به «قوام الدین ابن» فقیه نجم تعبیر میکند چه پدر او نجم الدین محمود چنانکه مؤلف در متن گفته ملقب به «فقیه» بوده است، و ازین مأخذ اخیر معلوم میشود که شاه شجاع نیز پدر صاحب ترجمه حاضر میشده است، و چنانکه سابق نیز بدان اشاره کردیم خواجه حافظ نیز از تلامذه او بوده است و بتعریض و تشویق همین مولانا قوام الدین عبدالله (بقیه در صفحه بعد)

۲۴ - الشيخ ركن الدين ابوالنجيب المعروف بزاهد^۱

(ورق ۴۷ ب) هو من اقران الشيخ صفي الدين عثمان الكرمانی^۲ ومن في طبقتة وشملهما مصادقة و مصاهرة في الله و بالله و كان وحيداً مشاراً اليه في العلم و المعرفة و الزهد و الكرامة يدرس في رباطه العامرة علي السنته العاليه لا يتجاوز عنها الي ما سواها فيتردد اليه فضلاء المملكة و عباد البلده ، روى انه جلس يوماً للدرس فمر به طائر فذرق علي ثيابه الطاهرة فتغير عن ذلك تغيراً شديداً تعجب منه الحاضرون فقيل هذا امر يسير يغسل الثوب فيصير طاهراً كما كان قتال ليس تغري للثوب و انما تغري للطائر شفقة عليه و رحمة له فانه لا يتخلص عن تبعه ما صنع فقام احد منهم متفحصاً عن حال الطائر فرآه بعينه مجدلاً علي الأرض فداصابه سهم غرب ، و كان مولانا السعيد قوام الدين ابوالبقاء يستمد^۳ الشيخ في كل ما يعتريه و يقول ما ظهر علي من كراماته و بان اي من علو مقاماته لا يدخل تحت الحصر ولا يطيقه مسامع اهل العصر (ورق ۴۸) منها اني قصدت زيارة روضته

(بقيه از صفحه دل)

بوده است که جامع مجهول الاسم دیوان حافظ که درین اواخر بغلط مشهور به «محمد کندام» شده درصدد جمع اشعار متفرقه نوی از گوشه و کنار بر آمده و مدتی پس از وفات خواجه این دیوان فعالی اورا (قبل از آنکه الحاقات بی شماری که همه کس میدانند در طی قرون منطاوله بر آن افزوده شود) ترتیب داده است ، - برای مزید توضیح درین باب رجوع شود بعواشی محمد قزوینی یکی از دیوانساز کتاب حاضر بر دیوان حافظ طبع وزارت فرهنگ در سنه ۱۳۲۰ شمسی سن قز- قبا ، -

۱ - کدافی ق ب م ، بالزاهد ، ۲ - رجوع شود بنمره ۲۷۴ از تراجم کتاب حاضر ،
۳ - یعنی قوام الدین عبدالله از روحانیت شیخ رکن الدین ابوالنجیب و از زیارت قبر او استمداد همت می نموده نه از خود شخص او چه قوام الدین عبدالله عصر صاحب ترجمه را درک نکرده بوده است زیرا که وفات صاحب ترجمه چنانکه خواهد آمد در سنه ۶۳۰ بوده و وفات قوام الدین عبدالله در سنه ۷۷۲ یعنی ۱۴۲ سال بعد از وفات صاحب ترجمه ، -

المقدسة يوماً وقد صابق علي الحال واهمني فكر الأهل العيال فجلست خذاء فبره
وابتدأت بقراءة سورة من كتاب الله الكريم فيينا انا في القراءة اذ سمعت تقبضاً^۱
من قنديل معلق فوق رأسي فسقط علي منه شيء فرفعته فاذا هو دينار من ذهب
ففرحت به فرحاً ما فرحت مثله قبل ذلك ولا بعده، توفي في سنة ثلاثين وستمائة^۲
وودفن في رباطه العالي رحمة الله تعالى عليهم .

۳۵ - الشيخ جلال الدين ابو الميامن^۳ مسعود بن المظفر بن محمد الشيرازي^۴

من اجلاء المشايخ في عهده كان اماماً عالمياً زاهداً صبوراً حليماً مخلصاً
لطاعة الله خائفاً عليها من الشوائب مخفياً لها عن نظر الخلق قد حج بيت الله تعالى
مرتين ولم يطع عليه لعوام مخافة ان يمدحوه بذلك وكان يذكر الناس في الجامع
السننري وفي روضة الشيخ الكبير ابي عبد الله وتأدب به من العلماء والصوفية جم

۱ - تنقيط قياسي ، - ق ب ؛ نقيضاً (ب بدون نقطة حرف اول) ، م ؛ نقبصاً - نقبض مصدر باب
تفعل است از قبض بقاف و ياء مثله تحتائه وضاد معجمه و بمعني شكفتن ديوار و قرو در بدن و افتادن
آنست (منتهى الأرب) ، ۲ - چنین است در م ، ب ق ؛ خمسمائة ، - ظاهراً « خمسمائة »
سهو نسخ باشد چه مؤلف در اول اين ترجمه تصريح کرد که صاحب ترجمه از اقران شيخ صفی
الدين عثمان کرمانی و از اهل طبقة او بوده و بعلاوه ايشان علقه مصاهرت و مصادقت موجود بوده
وصفی الدين عثمان مزبور بتصريح شيراز نامه من ۱۲۱ در سنة ۶۳۲ وفات یافته ، و بقول مؤلف
کتاب حاضر (نوره ۲۷۴ از تراجم) تا سنة ۶۴۱ در حیات بوده است پس چگونه ممکن است
کسی که در سنة ۵۳۰ وفات نموده عصر کسی را در یافته باشد که تا سنة ۶۳۲ یا ۶۴۱ (يعني صد و
دو سال يا صد و يازده سال بعد از وفات او) در حیات بوده و بعلاوه علقه مصاهرت نیز ما بين آندو منعقد
شده باشد ؛ ۳ - چنین است در ب ق ، م ؛ ابوالمیاسر ، ۴ - اين شخص ظاهراً بلکه بنحو
قطع و يقين یکی از هفت سر شيخ صدر الدين ابو المعالي مظفر بن محمد بن مظفر بن روزبهان بن طاهر
ضمري ربي عدوي جد سوم مؤلف کتاب حاضر و جد مادری صاحب شيراز نامه است ، و نام وی
در شيراز نامه من ۱۳۳ در ضمن تعداد پسران هفتگانه شيخ صدر الدين مزبور مذکور است و ای کتبه
اونه ابوالمیاسر و نه ابوالمیاسر در آنجا ذکر نشده ، تراجم احوال شيخ صدر الدين مظفر مشارا به
با پسران هفتگانه او و اجداد ايشان و اولاد ايشان همگی در کتاب حاضر در مواضع منفرقه مذکور
است رجوع شود بدان مواضع .

غفیر، ولما وجد عن بعض اخوانه وحشة ففارقهم طلباً للسلامة سكن^۱ مسجداً
(ورق ۴۸ ب) بیاب الخلیج فشملت برکاته تلك المحلة و تاب علی یدہ خلق کثیر،
* و من مصنفانه فی التفسیر کتاب مفتاح الروایات و مصباح الحکایات فی اربع
مجلدات^۲، و صنف فی فضائل اهل البیت علیهم السلام کتاباً رتبه علی اثنی عشر
باباً، وله تألیفات و مجموعات و اجازات عالیة و اسانید معتبرة اکثرها عن شیوخ
ایه، و ممّا وجدت بخطه الشریف:

قَدِمَ لِنَفْسِكَ مَا اسْتَطَعْتَ مِنَ التَّقَى إِنَّ الْمَنِيَّةَ نَازِلٌ بِكَ يَا فَتَى
أَصْبَحْتَ ذَا فَرَحٍ كَأَنَّكَ لَا تَرَى أَحْبَابَ قَلْبِكَ فِي الْمَقَابِرِ وَالْيَلَى

توفی فی سنه خمس و عشرين و سبعمائة و دفن فی بقعته المبارکة رحمة الله علیهم.

۳۶ - الشیخ شرف الدین علی بن مسعود بن المظفر^۳

كان شیخاً فاضلاً خاشعاً متواضعاً بذولاً کریماً لا یخلو بقعته ابداً من فقیر
مسافر او مجاور کان ینفق علیهم بطیب النفس و یؤثرهم علی نفسه و کان ممن
یفشی السلام و یطعم الطعام و یصل الأرحام و یصلی باللیل والناس نيام . و عظ
الناس خمین سنه فی الرباط العالی (ورق ۴۹) للشیخ الکبیر و فی الجامع السنقری
و غیرهما و کان له لسان مبارک و نفس متبرک من اخذه اخذ بحظ وافر، و اول ما کنت
اشرع^۴ فی التذکیر کتب لی مجلساً بخطه الشریف فحفظته و ادیته کما سمعته و

۱ - جمله «سکن مسجداً الحج» حواصی لثا است در اول سطر، ۲ - جمله از ستاره

با اینجا در نسخه م موجود نیست، ۳ - کلمات «بن المظفر» درم موجود نیست، - این شخص بدون هیچ شبهه بقریه اسم پدر و جد و نیز بقریه این عبارت مؤلف در آخر ترجمه «و دفن خلف قبر والده» با ملاحظه عادت مؤلف که غالباً این نوع عبارت را در شرح احوال ابناء بلافاصله بعد از تراجم آباء ذکر میکنند پسر صاحب ترجمه مذکور قبل ازین است، ۴ - چنین است در هر سه نسخه، و مقتضای قیاس گویا «کنت شرعت» است.

واصلتني ميامن احظه ولفظه ، ومما كتب لي :

تَشَاغَلَ قَوْمٌ بِدُنْيَاهُمْ
وَ قَوْمٌ تَخَلَّوْا بِمَوْلَاهُمْ
إِذَا زَيْنَ النَّاسِ أَسْوَاقَهُمْ
فُسُوقُ الْمُرِيدِينَ مَرْضَاهُمْ
بِضَاعَتُهُمْ صَوْمُهُمْ بِالنَّهَارِ
وَ طُولُ الْقِيَامِ لِعُقْبَاهُمْ
فَأَلْزَمَهُمْ بَابَ مَرْضَائِهِ
وَ عَنِ سَائِرِ الْخَلْقِ أَغْنَاهُمْ
فَقَالَ الْخَلِيلُ لَهُمْ مَرَجِبًا
هَنِيئًا لَهُمْ قُرْبُ مَوْلَاهُمْ

توفي في سنة خمس وخمسين وسبعمائة ودفن خلف قبر والده رحمة الله عليهم .

۳۷ - الشيخ عضد الدين عبد الكريم بن مسعود^۱

اخوه الصالح كان شيخاً فاضلاً عالماً بالتواريخ جداً تاركاً للتكلف والزينة رحيماً بالخلائق بذكر الناس في البقرة الكبيرة وغيرها ويطعم الطعام على حبه لا يبخل به على احديهم سماط الأ طعام والأ نعام فينال منه الأ نس والجن والبهائم والأ نعام، (ورق ۴۹ ب) توفي في سنة تسع وستين وسبعمائة رحمة الله عليهم^۲ ودفن عند والده واخيه ، ومما علق بحفظي من خطه :

ذَهَبَ الْعُمُرُ وَلَمْ أَحْظَ بِكُمْ
وَ تَقَضَى فِي تَمَنِّيكُمْ زَمَانِي
يَا خَلِيلِي أَحْفَظَا الْعَهْدَ الَّذِي
كُنْتُمَا قَبْلَ النَّوَى عَاهِدْتُمَانِي
وَ أَذْكَرَانِي مِثْلَ ذِكْرِي لَكُمْمَا
فَمِنَ الْإِنْصَافِ أَنْ لَا تُدْسِيَانِي

۱ - بتصريح مؤلف ابن شغص برادر صاحب ترجمة قبل از و در نتیجه هردو پسران جلال الدين مسعود صاحب ترجمة قبل از ابن دو (يعني نعره ۳۵) خواهند بود ، ۲ - از اينجا تا آخر ابن ترجمه بکلی از م ساقط است ،

وَأَسْأَلَا مَنْ أَنَا أَهْوَاهُ عَلَيَّ
أَيُّ جُرْمٍ صَدُّ عَنِّي وَجَفَانِي^۱

رحمة الله عليهم .

۳۸ - الشيخ زين الدين علي اللبان

كان من الفقراء الصادقين يضرب اللبّين و ينفق على المساكين و يحضر مجالس العلماء و يستمع الحديث و الفقه ثمّ كاشفه الله تعالى بأحوال و اسرار حتى ان الرجل اذا كان له مهمّ يأتيه فيتمول له يا شيخ ساعدني في حاجتي فيقول ان الله تعالى ينجز حاجتك في يوم كذا في وقت كذا و لكن قدّم شيئاً للفقراء فيأخذ منه شيئاً و يصرّفه في رضا الله تعالى فيسهل امره بأذن الله و روى ان رجلاً جاءه فقال ان لي امرأة تؤذيني و لا تطاوعني في امر (ورق ۵۰) و انا مبتلى في يدها لا استطيع ان اطلقها فتؤاخذني بالمهر و لا اجسر على قتلها : فأعجز عن البيّنة و أقتل بها^۲

۱ - قائل این ابیات فائده با فحص بلیغ تاکنون برای ما معلوم نشد کیست ، مؤلف کتاب حاضر و سید نعمه الله جزایری در زهر الربیع (متن عربی ص ۱۹۶) و صاحب تحفة الناصریه ص ۲۷۸ - ۲۷۹ ، و مرحوم حاج میرزا حسین نوری در نفس الرحمن فی فضائل سامان ص ۶۳ هر یک عدّه از این ابیات را بعنوان تمثّل و بدون تسمیة قائل نقل کرده اند و از همه کامل تر همین میآید اخبار است که حاوی دوازده بیت از این اشعار است (که معلوم نیست تمام اشعار همینهاست یا باز بقیه دارد) و چون این ابیات در نهایت درجه حسن است ما محض مزید فایده تمام آنها را از زوی نفس الرحمن باسننای یک بیت که محرف و نا معلوم بنظر میآید ذیلاً نقل می‌کنیم :

وَأَلْدَى بِالْبَيْنِ وَالْبَعْدِ ابْتِلَايَ	ماجرى ذكر الحمى الأشجاني	حُبُّهَا أَمْرُ الْحَمَى مِنْ ...
شَفْنِي الشُّوقُ إِلَيْهِمْ وَبِرَانِي	كَلِمَا زَمْتُ سَلَوًا عَنْهُمْ	حَدْبُ الشُّوقِ إِلَيْهِمْ بِعَنْبَانِي
أَحْسَدُ الطَّيْرَ إِذَا طَارَتْ إِلَى	أَرْضِهِمْ أَوْ أَدَاعَتْ الْمُعْجِرَانَ	أَنْعَى أَنِّي أَعْجَبُهُمْ
نَحْوَهُمْ أَوْ أَنْتَى أَعْطَى الْأَمَانِي	وَكَأَنَّ الْقَابِ مِمَّنْ فَارِقَهُمْ	ضَائِرٌ عَنِّي فِي رَأْسِ سَهْنِي
ذَهَبَ الْعَمْرُ وَالْمِمْ أَحْطُ بِهِمْ	وَ تَقْصِي فَمِي تَعْتَبُهُمْ زَمَانِي	لَا تَزِيدُونِي شِرَارًا بِهِمْ
حَلَّيْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا قَدْ كَفَانِي	يَا خَلِيلِي إِذْ كَرَا الْعَهْدَ الْأَلْدَى	أَكْتُمَا قَبْلَ الْوَيْ عَهْدِي مَا ي
وَإِذْ كَرَانِي مِثْلَ ذِكْرِي الْكَمَا	فَمَنْ الْأَنْصَافِ أَنْ لَا تَنْسِيَانِي	وَإَسْأَلَا مَنْ أَنَا أَهْوَاهُ عَلَيَّ

۲ - از شماره ۱۱۱ بعد از در ۱۰ در ۱۰